

قم، میزبان «پیک امید» کانون پرورش فکری



«پیک امید» تریلی سیار سینما تئاتر کانون که برای نخستین بار در جشنواره تئاتر همدان از آن رونمایی شده است، با سفر در شهر ها و روستاهای استان قم فعالیت رسمی خود را آغاز کرد. شهر ها و روستاهای استان قم از روز چهاردهم دی تا بیست و هشتم این ماه میزبان نمایش «پاهای خانم هزار پا» هستند. بر این اساس و طبق هماهنگی های صورت گرفته این گروه نمایشی در میان خردسالان، کودکان نوجوانان و بزرگسالان داستانی فانتزی را نقل می کنند. داستان درباره هزارپایی است که از دست و پای خود خسته شده است. در این میان او با یک کرم آشنا می شود و هر کدام به واسطه توانایی های شان این امکان را پیدا می کنند جلوی یک واقعه بزرگ را بگیرند. استان قم در ۲۹ روستاهم چون جنداب، قاهان پاچیان، جنت آباد، ورجان، کوه سفید و... از بخش های سلفچگان، خلیجستان، جعفریه مرکزی و کپک میزبان «پیک امید» کانون پرورش فکری است. با توجه به فرسودگی تریلی سیار قدیمی کانون، چندی پیش از تریلی جدیدی رونمایی شد که مجهز به صفحه نمایش نیز است و از این پس امکان نمایش فیلم برای کودکان در مناطق دور افتاده کشور را نیز فراهم آورده است. بر این مبنای دو اولین گام این تریلی به استان قم سفر کرده و با عوامل نمایش همراه شده است. نمایش «پاهای خانم هزار پا» به کارگردانی مهدی خجستگی با مشارکت و نقش آفرینی نوجوانان دارای نیازهای ویژه تولید و به همت هنرمندان این استان تهیه شده است. این نمایش پیش تر نیز در مرکز تئاتر و تئاتر عروسکی کانون نیز به صحنه رفته است. با اعلام مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در ماه بهمن و اسفند نیز این تریلی به دیگر استان های کشور سفر می کند. استفاده از فرصت های برابر آموزشی و فرهنگی و تحقق عدالت فرهنگی، استفاده از خدمات فرهنگی برای همه کودکان و نوجوانان، توجه به تعلیم و تربیت و زندگی در شرایط سخت، برخی از اهداف تولید این اثر هنری عنوان شده است.

■ ■ ■

این نمایشنامه تقلیدنامه ای است از داستان قتل امیر کبیر

«کاش چشم نمی دید»



هم زمان با سال روز قتل میرزا تقی خان فراهانی، از کتاب «کاش چشم نمی دید؛ مضحکه قتل امیر کبیر» نوشته مهدی صفاری نژاد در کاشان رونمایی شد.

این نمایشنامه تقلیدنامه ای است از داستان قتل امیر کبیر. میرزا تقی خان فراهانی مشهور به امیر کبیر، صدر اعظم نامدار دوران ناصری است. او که در تاریخ ۲۰ دی ماه ۱۲۳۰ به دستور ناصرالدین شاه قاجار در حمام فین کاشان به قتل رسید، از شناخته ترین چهره های ایرانی در تاریخ این کشور است. در همین راستا به منظور پاسداشت خدمات امیر کبیر به کشور و روایت قتل وی، ۲۱ دی ماه از کتاب «کاش چشم نمی دید؛ مضحکه قتل امیر کبیر» نوشته مهدی صفاری نژاد همراه با اجرای «مجلس شبیه نامه امیر کبیر» با معین البکایی مهدی دریایی اراکی رونمایی شد. در این برنامه فرماندار کاشان، رئیس اداره میراث فرهنگی و گردشگری کاشان، مهندس امینیان مدیرکل سابق میراث فرهنگی و گردشگری استان اصفهان به همراه جمعی از هنرمندان نمایش شهرستان کاشان در «خونه نقلی» پشت مسجد آقاپرزگ حضور پیدا کردند. این کتاب با حمایت خانه نقلی کاشان به مدیریت اکبر رضوانیان در تیراژ ۵۰۰ نسخه چاپ و توسط نشر سوره تماشا به چاپ رسیده است.

«برناردا آلبا» و پرندگانی که زنده دفن می شوند؛

دختران دشت، دختران انتظار

لور کادر «خانه برنارد آلبا» از روابط برنارد آلبا و دخترانش سخن می گوید. تأثیری که این نمایش بر جامی گذارد هم اندوهناک است و هم تکان دهنده. در حقیقت تصویری از دنیای زنان و عشق شان است که در میان سنت های دست و پاگیر زندانی شده اند. لور کادر این نمایش هم داستان همان پرند زنده های را واگویی می کند که اورا محکم در دستانت گرفته باشی و به او اجازه پرواز ندهی، این تم غالب نمایش های لور کاست.



نیز نمایاننده از دواج مردان پیر یاد دختران جوانی است که به خاطر فقر تن به چنین ازدواج هایی می دهند. «عروسی خون»، «برما» و «خانه برناردا آلبا» نیز به تمامی به مسائل و مصائب تلخ زنان پرداخته است. نمایش های لور کاتر نیم آوای زنان ستم دیده است. زنانی که جامعه از آنان می خواهد عشق شان را در پستوی خانه های شان پنهان کنند.

در نمایشنامه «برما»، شخصیت پرما صدای فریاد زنان علیه دنیای مردسالاری است که عشق زنان را به رسمیت نمی شناسد. درد پرما درد

میلیون هازن دنیا است. اما هنگامی که تراژدی بر مایه صحنه رفت، روزنامه های مخالف، نمایش پرما را به عنوان اثری ضد اخلاق جامعه محکوم کردند. ولی لور کادر از زبان شخصیت زن نمایشش این گونه سخن گفت: «آ تا به حال یک پرنده زنده را محکم در میان دستانت نگاه داشته ای؟»

برناردا همه درها را بسته است

برنسار (امادر خانسود) پنج دختر دارد که همگی مجردند. پس از مرگ همسرش، دختر بزرگ تر، انگوستیاس چهل ساله، بخش عمده ثروت را به ارث برده است. به دلیل همین ثروت است که مردی به نام «په په» از او خواستگاری می کند. ولی په بیست و پنج ساله، دل به دختر کوچک تر «دالا» باخته و ادلا نیز دل در گرو په په دارد. آن دو شبانه در آثا نمایشی لور کادارند. نمایشنامه های «ماریاناینه دا»، «همسر گنج کفاش»

نگاهی به نمایش «تن شوری»

گاهی برای درمان، فقط باید رفت....

به همراه تحولات درونی ای که در این دوران تجربه می کنند را با بازی های روان و بی نظیر

«پانتیه پناهی» و «صابر ابر» به معرض نمایش می گذارد.

دغدغه اصلی این نمایش به تصویر کشاندن تضادها و تفاوت های فردی میان زن و مرد است، که در همان ابتدای داستان با پرسش یک سوال از زبان «ماری»، شخصیت زن داستان رونمایی می شود: «آ یا به خوابیدن با کسی به جز من فکر کرده ای؟» پرسشی که آدمی را به قضاوت می کشاند و چنین استنباط می شود که قرار است از سمت مطرح کننده این پرسش خیانتی رخ دهد. در حالیکه با اتفاقاتی که در خلال داستان پیش می آید، دالما این فکر به ذهن مخاطب القا می شود که «هیچ چیز از هیچکس بعید نیست».

می شناسیم. او می تواند یکی از هزاران مادری باشد که لباس سیاه استبداد می پوشد و خود را حافظ سنت های خانه و خانواده می داند.

رنگ لباس هایی که این دختران پوشیده اند کاملاً بیاترگ حال و هوای هم دختران و هم خانه است. آنان با رنگ لباس های شان معرفی می شوند. رنگ های مشکی، خاکستری، سفید و قرمز. سیاه که نشانه سوگواری و بی روحی و تاریکی ذهن است و قرمز که شور زندگی و عشق و سرکشی را فریادی می کند؛ دورنگی که در تمام طول نمایش در حال جنگ و سستیز با یکدیگرند. خانه ای که با وجود پنج پنجره اش (نمادی از نگاه منتظر دختران خانواده است) اما هیچ ار تباطی با دنیای بیرون برقرار نمی کند؛ هم به واسطه فاصله طبقاتی و ثروتی که با جامعه بیرون احساس می کند و هم به دلیل وجود دختران مجرد بدون پدر در خانه که مادر مثل زندانبانی از آنان محافظت می کند، تا هم آبروی خانواده حفظ شود و هم فاصله طبقاتی. این پنج پنجره همیشه بسته اند و قفل. اما آ می توان درباره این پنجره ها گفت که شاید کورسویی هستند برای قلب دختر ها و شاید امکان نجات از شرایطی که در گیر آن هستند؟

دخترای برناردا آلبا عادت کردن

آیا واقعا می توان باور کرد که کسی هر کسی، به شرایط سخت و تلخی که در آن قرار دارد عادت می کند و دیگر از رویا تهی می شود؟ هم چنان که خدمتکار خانه برناردا در مورد دختران او چنین تصویری دارد: «اونادیکه خواب نمی بینن...»

اما چنین نیست که اگر می شد خواب ندید و برونیا نداشت، دالا خود کشی نمی کرد. او دقیقاً به این دلیل خود را کشت چون دیگر رویایی نداشت و کسی که رویاها یی از او گرفته می شود، دیگر نا و توانی برای ادامه زندگی ندارد. رویا داشتن یعنی آتش زیر خاکستر بودن هم چنان که «پون جان» خدمتکار وفادار برناردا به او گوشزد می کند: «اینا آتیش زیر خاکسترن اینا توفانن... برناردا اینا آرومن؟؟ اینا فقط جسدای زنده ان...» برناردا که همیشه جوابی در استین دارد زیر پر تمام سنت ها و قوانین آگاه است، زیرا خود را محق می داند که بر همه چیز مسلط باشد.

پون جا: توفان همین جاست برنساردا، بین دیوارای این خونه، اینا دخترانن. دختری ای که انگار تو گنجه حبس شدن و تواز چیزی که توسینه شون می گذره خبر نداری وای به حال روزی که این دیوار تاب و تحملشون رو از دست بدن، اونوقت نه تومی تونی جلوشون رو بگیر ی نه هیچ تنابنده دیکه.

پون جا: توفان

همین جاست برناردا، بین دیوارای این خونه، اینا دخترانن، دختری ای که تو از چیزی که توسینه شون می گذره خبر نداری، وای به حال روزی که این دیوار تاب و تحملشون رو از دست بدن، اونوقت نه تومی تونی جلوشون رو بگیر ی نه هیچ تنابنده دیکه

در دستانت گرفته باشی و به او اجازه پرواز ندهی، این تم غالب نمایش های لور کاست.

برناردا و دخترانش را می شناسیم!

خانه برنساردا و دخترانش؛ جامعه ما و دختران مان؛ در آن خانه و در این سرزمین، دختران، بیش از برادران خود در گیر سنت ها و الزامات و خواسته های نادرست اما معرفی شده جامعه هستند. سنت ها و عرف های یک جامعه گویی فقط برای زنان تدارک دیده شده است و در مقابل هیچ حد و مرزی برای مردان – پدران، همسران، برادران – وجود ندارد. هر گاه به زنان و دختران می رسمیم سنت ها مثل دیواری قد علم می کنند و تأثیر پایا لامی روند و تمام چشم انداز هایی را که یک انسان از هر جنسی به آن نیاز دارد، از زنان و دختران می ستانند. به همین دلیل است که ما برناردا را

فرزندان، خانواده ها، آبرو و... مجبور به زیستن در بندی در قالب زندگی مشترک شده اند. اگر چه شاید کسانی که از بیرون نظاره گر روابط آنها هستند، بر زندگی این زوج دوست داشتنی و خوشبخت غبطه بخورند؛ اما حقیقت آن است که زن و شوهر نمایش فرسنگ ها از هم دور هستند بطوریکه زیر یک سقف، زندگی غیر مشترک را تجربه می کنند. هر دوی آنان می دانند بالاخره فاجعهای مهیب این آرامش توأم با خوشبختی و تظاهری را به نازیباترین شیوه ممکن پاک می کند و در هم می شکنند. این نمایش جسورانه و چالشی درواقع تلنگر یست برای نشان دادن واقعیت زندگی به آن دسته از زوج هایی که بخاطر چار چوب ضوابط و قوانین، نظام تربیتی و همچنین بستر فرهنگی غلطی که در آن رشد کرده اند، مجبور هستند تا پایان عمر خویش به زیست دروغین و ناهمگون خویش ادامه دهند. در حقیقت پرده برداری از بعضی از حقایق و نشان دادن برخی از مسائل ناراحت کننده به صورت عریان، گاهی می تواند یک رابطه معدوم را که هیچ لذت و اشتیاقی در آن نیست و به نقطه

اغلب آثار نمایشی لور کادر محصول تجربیات شخصی او از زندگیش بود و بارها آثار او به عنوان نمایش هایی ضد اجتماع و سنت ها و قوانینش محکوم شد. لور کادر به دنیای زنان در جامعه مردسالار توجه داشت و قدرت جادویی عشق جلوه درخشانی در آثار نمایشی لور کادارند

برناردا: نفس دخترای من آرومن آرومه...

پون جا: اینا آرومه؟ اینا آرومن؟ اینسارو می بین ی، این اون آرامشیه که تو ازش اسم می بر ی؟ په مشت جسد! اینا آرومن؟! ولی فکر کن برناردا اینا آتیشی زیر خاکسترن، به هر کدومشون نزدیک بشی دستت رو از روی این ملافه های سوزونن.

برناردا: بس کن عفرینه. و در نهایت همین دختر-توفان ها که نقشه فرار می کنند تا از درهای و پنجره های بسته و دیواری که مادر به دور آن ها کشیده بگریزند:

«فکر نکن با ملافه های سفید می تونی سیاهی این خونه رو پنهون کن ی.

من بالاخره یه روز از این خونه فرار می کنم، می خوام برم هوا بخورم یکم راه برم از بس اینجا موندم پاهام دیگه نمی تونه تون بخوره. این جان خورشید داخل میشه و نه ماه.

اینجا کسی حق ندارد لام تا کام حرفی بزند... اما بالاخره عشق سراغ کسی میاد که کمتر چشم به راهه...» اما برنساردا باید مواظب دختران خود باشد. باید به آن ها بفهماند که:

برناردا: نخ و سوزن مال زناست شلاق و قاطر مال مردا. اما واگویی های دختران، خبر از توفانی سهمگین می دهد:

ماگدالنا: همه توی خونه میبوسیم. فقط از ترس این که مبادا مردم برامون حرف در بیاورن.

مارتیر یو: اقبال سراغ کسی می آد که از همه کمتر انتظارش روداره. پونچیا: مرد دو هفته بعد عروسی رخت خواب روول می کنه و می چسبه به سفره و بعد سفره راول می کنه و می چسبه به مشروب...

ادلا: از ستاره ها خوشتم نمی آد؟ مارتیر یو: هر چیز که بالای این سقف باشه برای من هیچ معنایی نداره. همین چیزی ای که زیر این سقف اتفاقی می افته، برام کافیه.

شکست رسیده است با «جدایی» از این همه رنج و عذاب محکوم شدن به زیست با یکدیگر نجات دهد. باید خاطر نشان کرد قطعاً جدا شدن از فردی که یک زمانی دلخواهت و عاشق او بوده اید، راحت نیست؛ اما گاهی فرد به جایی می رسد که کفه دلا یلش برای جدایی از فردی که دوستش داشته از کفه دیگر پیشی می گیرد؛ در حقیقت دلیل جدایی هر چه هست، قطعاً طرفین باید بدانند کنار آمدن با شرایطی که قرار است با آن دست و پنجه نرم کنند با درد رنجی بسیار همراه است و عوارض روحی سختی به دنبال دارد. از اینرو به عنوان نکته پایانی خطاب به آن دسته از افرادی که در این شرایط قرار دارند توصیه می شود، در عین انجام کارهای همیشگی، سختی های ناشی از جدایی را نیز به دوش بکشند و زیر این بار خم نشوند و حتی شرایط را به گونه ای پیش ببرند که حتی پیشرفت کنند و مراتب ترقی را طی کنند. البته برای هموار کردن این مسیر بهتر است از مشورت با مشاوران و متخصصان روانشناس غافل نشوند تا راحت تر بتوانند به حال خوب و مطلوب نایل شوند.